

کژفهمی موشه پوستون از محوری ترین نکته کاپیتال آیا تضاد [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی]، نتیجه دیالکتیک [کار مشخص، کار مجرد] است؟

چکیده:

مارکس در بخش روش اقتصاد سیاسی گروندریسه نوشته است مشخص، مشخص است اکنون باید اضافه کرد که مجرد، مجرد است و ویژگی های کار مجرد نه تنها از ویژگی های کار مشخص بیشتر نیست بلکه کمتر هم هست. اما کسانی مانند موشه پوستون، که کار مجرد را بگونه ای راز آمیز متفاوت پنداشته و افسانه سرائی می کنند، نباید نادیده گرفته شوند و لازم است با تکیه به کاپیتال، مورد نقد و واکاوی (تجزیه-تحلیل) قرار گیرند. این نوشته تلاش بر آن دارد که با تکیه بر جوهر دیدگاه مارکس در نقد اقتصاد سیاسی یعنی بحث ارزش و خصلت دوگانه کار، نقدی روش شناسانه را دامن بزند و آنرا تا طرح پرسش هائی در باره نفی و فراروی از حاکمیت ارزش، پیش ببرد.

۱. تجرید (در بیانی کوتاه)

تجرید یا انتزاع که اساسی ترین روش طبقه بندی و تحلیلی است، برای ساده کردن پیچیدگی ها بکار می رود و طی آن، در هر گام، از یک یا چند ویژگی (خصوصیت، مشخصه و یا تعین) صرف نظر می شود یعنی در هر گام، حرکت مفهومی از یک یا چند فرد مشخص، آغاز می شود و با کنار گذاشتن پاره ای از ویژگی ها، به مفهومی مجرد منتهی می شود که ضمن اینکه ساده تر است، همه آن افراد را در بر دارد. مثلا اگر مشخصه ها و تفاوت های فردی افراد مشخصی، مثل محمد و شاهرخ را کنار بگذاریم (نفی کنیم) و صرفا شغل آنها را که نقاش ساختمان هستند نگه داریم آنگاه به مفهوم کارگر نقاش ساختمان که مفهومی مجرد است رسیده ایم. بطور معمول در تجرید تلاش بر این است که ریشه ای ترین، اساسی ترین، مشترک ترین و ذاتی ترین ویژگی ها حفظ شوند و تنها ویژگی های غیر مربوط، غیر مهم، غیر لازم، و یا گوناگونی های پدیداری که نقشی مهم ندارند حذف گردند.

به عکس اگر یک ویژگی تازه مثلا صنعتی به کارگر نقاش ساختمان اضافه کنیم و به کارگر نقاش ساختمانهای صنعتی برسیم، انضمام (ترکیب با ویژگی دیگر) انجام داده ایم.

در تجرید جهت حرکت مفهوم از مشخص به مجرد و یا از خاص به عام است ولی در انضمام به عکس، حرکت از عام به خاص و یا از مجرد به مشخص است که طی آن ویژگی یا ویژگی هایی اضافه می شود.

نتیجه اینکه در تجرید هیچ ویژگی اضافه نمی شود یا انضمامی صورت نمی گیرد بلکه به عکس همیشه از ویژگی ها کاسته می شود.

برای تعاریف، مفاهیم و دوگان‌های دیالکتیکی [مشخص، مجرد]، [خاص، عام]، [تحلیل، ترکیب]، [انتزاع، انضمام]، [ذات، پدیدار]، [کیفیت، کمیت]، [حذف، حفظ]، [نفی، اثبات] و گذار، فراروی و روش دیالکتیکی و غیره می‌توانید به‌نوشته رویکردی یکپارچه به روش‌شناسی ... [۱] مراجعه نمایید.

۲. کار مجرد حاصلی از گذشته کالا و ارزش مصرفی حاوی آینده‌نهایی کالا

بطور خلاصه، دوره زندگی کالا، از فرایند (مرحله، فراگرد یا پروسه) های تولید، مبادله، توزیع و مصرف تشکیل شده است. در طول فرایند (های) مبادله، مصرف به عنوان مقصود نهایی و مجرد ارزش مصرفی، قابلیت از کالا است و از سوی دیگر کار و تولید که در گذشته انجام شده، به عنوان کار مجرد در کالا پنهان است. در یک کلام، کالبد عینی و مشخص کالا، هم کار و هم مصرف را به گونه‌ای مجرد در خود دارد.

۳. نکته محوری در درک اقتصاد سیاسی

نکته اصلی و محوری کتاب کاپیتال در اینست که کار (مزدی) نیز مانند کالا، خصلتی دوگانه و متضاد دارد. از یک جنبه، ارزش مبادله‌ای دارد و از جنبه دیگر، ارزش مصرفی. یعنی ذات کار نیز مانند کالا، وحدتی از اضداد [ارزش مبادله‌ای، ارزش مصرفی] است. با این تفاوت که نیروی کار، نوع ویژه‌ای از کالا است که ویژگی مهم و منحصر به فرد آن، تولید ارزش اضافی است.

۴. انواع بیگانگی کارگر در حوزه وجه تولید سرمایه‌داری (دریبانی کوتاه)

منظور از بیگانگی در این نوشته، جدا کردن محصول از کارگر است که این نیز در اثر جدائی از کار و تولید است. یعنی کار و فعالیت تولیدی و محصول آن به غیر از مزد، همه و همه متعلق به او نیست بلکه به سرمایه‌دار تعلق دارد. با اینحال بیگانگی معانی دیگری نیز دارد از جمله بیگانگی از خود و شی‌ای در خدمت سرمایه‌دار بودن و بیگانگی از دیگر کارگران و فرد گرائی.

۱. بیگانگی از فراورده‌هایی که مولد آن بوده است (از دست دادن ارزش اضافی و وارونگی کار در سرمایه)

۲. بیگانگی از کار و فرایند تولید (کار و تولید براساس پیروی از دیکتاتور روابط تولید)

۳. بیگانگی از خود (دگر بودگی-کنار گذاشتن علایق و شی‌شدگی-تظاهر و عمل به نقشی در خدمت سرمایه‌دار)

۴. بیگانگی از یکدیگر (جایگزینی روابط انسانها با روابط تولید: رقابت در تولید بیشتر)

۵. [کار مجرد، ارزش مبادله ای] و [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی]

به طور کلی هر جا ارزش مبادله ای وارد می شود، تضادی آشتی ناپذیر ایجاد می کند. در کالا ارزش مصرفی در شکل مشخص کیفی آشکار و ارزش مبادله ای در شکل کمی آن نهفته است. این شکل کمی ارزش مبادله ای، بسته به شرایط خاص، گوناگون و تصادفی مبادله، حول مقدار جوهر ارزش (کارمجرد) با حفظ فاصله ای متضاد، نوسان دارد. ارزش مبادله ای به عنوان دلال طفیلی از دو سو تضاد ایجاد می کند: از یک سو با ارزش (برآمده از) تولید یعنی کار مجرد و از سوی دیگر با ارزش مصرفی. تضاد [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی]، پس از آخرین مبادله حل می شود و لیتضاد [کار مجرد، ارزش مبادله ای] (یعنی [جوهر ارزش، شکل ارزش])، تضاد آشتی ناپذیر اصلی است. همین تضاد است که در پدیدارهای ارزش (کالا، پول و سرمایه) قرار دارد. کار مجرد تنها یک ویژگی (تعین) کمی دارد که مقدار جوهر ارزش است این ویژگی که به اختصار مقدار ارزش خوانده می شود و با زمان کار اجتماعاً لازم سنجیده می شود.

۶. تضاد های [کارگر، سرمایه دار] و [کار، سرمایه]

تضاد آشتی ناپذیر و طبقاتی [کارگر، سرمایه دار]، در مزد جلوه گر می شود. یک سو، افزایش آنرا خواهان است و برای آن مبارزه می کند و سوی دیگر، کاهش آن را می خواهد. بنابراین، سایه روشن چندانی ندارد و به راحتی می توان آن را فهمید. اما تضاد [کار، سرمایه]، که متناظر با [کارگر، سرمایه دار] است، جلوه های پیچیده و گاه مبهمی در خود دارد. زیرا کار و سرمایه با هم روابط نزدیکی دارند و به هم تبدیل می شوند در اصل، کار از سمت کارگر به سمت سرمایه حرکت دارد به این ترتیب کار بین کارگر و سرمایه دار روان است یعنی یکی این قدرت را دارد که از دیگری کار بکشد با وجود اینکه کارگر کار می کند ولی کار متعلق او نیست و به عکس به سرمایه دار تعلق می گیرد. دوگانگی کار است که آنرا پیچیده کرده است یعنی بخشی از ماحصل کار در شکل مزد به کارگر میرسد و بخشی هم به شکل سود، (بهره و غیره) به سرمایه دار می رسد.

در نتیجه کارگر، سرمایه و سرمایه دار را آسان تر میتوان در تضاد ها ردیابی کرد ولی کار بدلیل دوگانگی اش در جای خاص خود بهرفع ابهام نیاز دارد.

نتیجه گیری مهم دیگر آنست که دوگانگی کار، خود را در تضاد نمود های مشخص [مزد، سود] که متناظر با قابلیت های مجرد [ارزش مبادله ای، ارزش اضافی] هست نشان می دهد که چون ارزش مصرفی نیروی کار شامل ارزش اضافی است ما را به [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی] کار می رساند.

۷. موشه پوستون و تقلیل خصلت متضاد و دوگانه کار به دوگانه [کار مشخص، کار مجرد] عبارت های زیر، قلب درک پوستون را از آنچه که مارکس آنرا محور فهم کاپیتال می داند و آنرا خصلت دوگانه کار نامیده است تشکیل می دهد:

... در قلب واکاوی مارکس از کالا، این استدلال وجود دارد که در سرمایه داری، کار دارای "خصلت دوگانه" است: این کار هم "کار مشخص" است و هم "کار مجرد".

... "کار مجرد" به سادگی، نشانه تجرید کار مشخص به "کار" عام نیست، بلکه نوعی طبقه بندی بسیار متفاوت هست...

"کار مجرد" به عنوان یک کارکرد میانجی گر تاریخی ویژه کار، محتوا یا (در گفته ای) بهتر، "جوهر" ارزش است. [۲]

پوستون، خصلت دوگانه کار را، نه در تضاد [ارزش مصرفی، ارزش مبادله ای]، بلکه در دوگانگی [کار مشخص، کار مجرد]، نتیجه گیری کرده است و تصورش بر این است که کار مجرد، معنای معمول مجرد را ندارد بلکه مجردی متفاوت است. این کژفهمی مقوله ارزشالته اشتباه بزرگی است و اونه تنها مفهوم حرف مارکس در کاپیتال را تغییر داده بلکه با عبارت پردازی تازه ای، حرف غلط خود را، حرف مارکس جلوه داده است و به این ترتیب تجرید را عامل اصلی دوگانگی، قلمداد کرده است و برای کار مجرد، خصلتی راز آمیز قائل شده است.

پوستون، به جای رفع ابهام از این مفهوم، نفی کار مشخص در کار مجرد را که نفی ای مفهومی و منطقی است، در فضایی مجرد از روابط تولید، به اشتباه، پایه تولید ارزش سرمایه داری دانسته است. در حالیکه این جدایی تجریدی و مفهومی است و به خودی خود تعینی ندارد که به تولید دوگانگی در [کار مجرد، ارزش مبادله ای] بیانجامد.

۸. تولید کالای مشخص از کار مشخص

در واقع می توان کار مشخص را به کالای مشخص تبدیل کرد فرض کنیم در یک فرایند تولیدی، هر کارگر بصورتی جدا از کارگران دیگر و به تنهایی یک کالای مشخص مثلا جوراب پشمی تولید کند و حتا در این تولیدی از او خواسته شده است تا بالای این جوراب ها زیر آرم تولیدی، شناسنامه تولیدی مختصری شامل مشخصه هائی مانند نام خود و زمان تولید و غیره را درج کند. به علاوه فرض کنیم که او بصورت هفتگی حقوق ثابتی بگیرد به این ترتیبهمین کار مشخص او که به تولید کالای مشخصی انجامیده، ارزش تولید کرده

استزیرا نتیجه اش کالاست، مواد و تجهیزاتش کالاست زیرا در اثر قرارداد مزدی اش، خودش هم کالاشده است و این ربطی به دیالکتیک [مشخص، مجرد] ندارد بلکه ناشی از وجه تولید کالائی سرمایه داری است.

۹. توضیحی تکمیلی در باره وجه تولید سرمایه داری و حاکمیت کالا بر آن

گرچه سرچشمه افزایش سرمایه را در کار مزدی باید جستجو کرد ولی صرف نظر از اینکه چگونه انباشت شده باشد، به دلیل قابلیت فوق العاده مبادله ای، خود را بر تمام مراحل تولید و مبادله، حاکم می کند. از جمله تمامیت فرایند تولید، در حاکمیت سرمایه انجام می شود. سرمایه برای اینکه به تولید وارد شود به کالا تبدیل می شود یعنی بخش ثابت آن به شکل مواد و تجهیزات و بخش متغیر آن مبدل به نیروی کار می شود. سرمایه به شکل کالا به فرایند تولید وارد می شود و به شکل کالا از فرایند تولید بیرون می آید. این به این معنا است که تمام نیروهای تولید، کالا هستند در نگاهی دقیق تر، سرمایه دار، روابط تولیدی اش رانیز از طریق کالای واسطه و خاصیکه در مدیریت سازمان می یابد اعمال می کند در نتیجه تمام وجه تولید سرمایه داری که سنتزی از [نیروهای تولید، روابط تولید] است بطور معمول از کالا تشکیل شده است به عبارت دیگر، ذات نظام سرمایه، از روابط و نیروهای کالایی تشکیل شده است. سرانجام باید به دو ویژگی دیگر سرمایه داری در ایجاد چنین شرایطی اشاره کرد که یکی سطحی معین از اتوماسیون است و دیگری انباشت اولیه چنین سرمایه ای است.

۱۰. مقایسه تضاد فرایند تولید با تضاد ارزش نوعی

در بررسی دوگانه های دیالکتیکی، باید در یابیم کدام سو، طرف (نماینده) سرمایه دار است و کدام سو طرف (نماینده) کارگر. یعنی شاغول [سرمایه دار، کارگر] را بکار برد. مثلا هم در کالا [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی] و هم در ارزش [کار مجرد، ارزش مبادله ای]، ارزش مبادله ای، در طرف سرمایه دار و ارزش مصرفی و کار مجرد در طرف کارگر قرار دارد یعنی رابطه ای متناظر بین این دوگانه ها بر قرار است.

با توجه به این نکته در نگاهی دقیق تر به فرایند تولید، می بینیم که ارزش یعنی تضاد [کار مجرد، ارزش مبادله ای]، نتیجه تضاد [نیروهای تولید، روابط تولید] یا وجه تولید است. به عبارت دیگر، وجه تولید، مولد ارزش نوعی یا ماشین تولید ارزش است که در آن، کار مجرد (جوهر ارزش)، نتیجه مستقیم و متناظر کار مجتمع و نهفته شده نیروهای تولید (کارگر) است و ارزش مبادله ای (شکل ارزش)، متناظر با روابط تولید، نماینده درونی روابط تولید و توزیع (سرمایه دار) است. یعنی تضاد ذاتی کالا ناشی از تضاد ذاتی تولید سرمایه داری است.

پس اگر قرار است منشا ارزش را پیدا کنیم نباید خود را به نتیجه و آنهم فقط به جوهر آن محدود کنیم و در بحث های تجریدی گم شویم زیرا جوهر ارزش فقط یکسوی تضاد است آن هم سویی که پیش از این، شکل های مشخص آن در کار زنده، برای سرمایه دار انجام شده است.

پیشتر دیدیم که در تولید، کار نیز خصلت دو گانه [ارزش مبادله ای، ارزش مصرفی] دارد. این دو گانه در تولید بر خلاف کالا، سوی ارزش مصرفی آن در طرف سرمایه قرار دارد. در واقع سرمایه دار بر خلاف کارگر سعی در زیاد کردن آن و کم کردن ارزش مبادله ای آن دارد که نتیجه اش افزایش ارزش اضافی است. اما در دو گانه هائی که روش شناسی صرف هستند مانند [مشخص، مجرد] و یا [کیفیت، کمیت]، از شکل عام آنها نمی توان طرف خاصی اعم از سرمایه دار و یا کارگر را پیدا کرد.

۱۱. روابط تولید یا عامل اصلی بیگانه کننده کار و کالا

روابط تولید از طریق عوامل طبقه سرمایه دار (مدیریت)، نقشی اصلی در بهره کشی از نیروی کار و تبدیل آن به کالا دارد. این نظارت دائمی و همه جانبه تحت دیکتاتوری روابط تولید، به خودی خود، طبقه مولد را از تولیدش (و به عکس) بیگانه میکند. گذشته از آن، آزادی و اختیار از دست رفته و فروخته شده، باعث بیگانگی درونی کارگر و احساس شی و کالا شدگی می شود و بنابراین بیگانگی، فقط پس از مجرد شدن کار مشخص و تبدیل آن به کالا نیست بلکه حتی پیش از شروع تولید و تحقق ارزش مصرفی نیروی کار و از لحظه تعیین دستمزد و عقد قرارداد استخدای یعنی شروع تعهدات و قابلیت تجریدی بهره کشی آغاز شده است. قطعاً ریشه ای تر از قرارداد که در رسمیت بخشیدن و توجیه بهره کشی نقشی مهم دارد، شرایط زمینه ساز و قابلیت چنین مبادله نابرابری است که در یک سو، شخص سرمایه دار وجود داشته باشد که انگیزه اش افزودن بر سرمایه و حفظ و گسترش موقعیت ممتاز اش باشد و در سوی دیگر، کارگر نیازمند به نان شب و ناگزیر از کالا شدن، قرار داشته باشد. البته فرهنگ حاکم سرمایه داری، ویژگی ناچاری نیروی کار را از آن، تجرید و پنهان کرده و آنرا در بسته بندی زیبا ولی وارونه ای بنام آزادی انتخاب، عرضه کرده است.

۱۲. کالا، ارزش مبادله ای و حاکمیت آن:

ارزش مصرفی کالا، به عنوان قابلیت انتزاعی از مشخصه مصرفی کالا که سرانجام در مصرف تحقق می یابد، فقط به عنوان شرط لازمی برای ارزش مبادله ای، معنا دارد و آنچه که نقش اصلی را بازی می کند و تا هنگام مصرف حاکم است ارزش مبادله ای است. ارزش مبادله ای، قدرت آن را دارد که ارزش مصرفی را در بند خود پنهان نگهدارد همانگونه که جوهر خود یعنی کار مجرد بیگانه شده را در بند خود پنهان کرده است تا خود را به عنوان میانجی و داور بین دو سوی اصلی مولد و مصرفی، حاکم مطلق کند و در این شگرد زوال صفته، موفق شده که از یک سو خود را به عنوان جانشین مجردی از ارزش های مشخص مصرفی، بنماید و از سوی دیگر در تجرید کار مشخص به کار مجرد، پشتوانه جوهری پنهان خود را بیابد. هم تولید و هم مصرف هر دو پشتوانه مبادله هستند و در مقابل، از زاویه دید ارزش مبادله ای، هر دو باید کنار روند و قربانی شوند. در بیانی کوتاه،

مبادله، نماینده دروغین و دوروی پشتوانه های تولید و مصرف شده است. البته روشن است که حاکمیت ارزش مبادله ای، پدیدار های دیگر ارزش مانند پول و سرمایه را نیز در بر می گیرد.

۱۳. گردش و بازار ادامه‌وجه تولید سرمایه داری (در بیانی کوتاه)

گردش و بازار ادامه وجه تولید است. ارزش اضافی در تولید بوجود می آید و در بازار تحقق مییابد. بنابراین بازار سرمایه داری چیزی نیست جز جفت مکمل تولید سرمایه داری که هر دو به هم نیاز دارند و یک کل یا چرخه را باهم می سازند با این تفاوت که در تولید، سرمایه به کالای با مقدار ارزش بیشتر و در گردش، کالا به سرمایه بیشتر تبدیل می شود.

۱۴. فراروی از وجه تولید سرمایه داری

دقت در شناسائی و درک مولفه های ذاتی وجه تولید سرمایه داری و ارزش، نقشی کلیدی، محوری و گلوگاهی بسیار مهم در فراروی از آن به وجه تولید سوسیالیستی است و در این زمینه، اگر نتوان تعریف دقیق و روشنی از ذاتی ترین ویژگی های سرمایه داری به دست داد آنگاه چگونه میتوان آنرا نفی کرد؟ و البته تا هنگامی که ذات آن مبهم مانده باشد به احتمال زیاد، هر نفی ای اساساً در سطوح پدیداری باقی خواهد ماند و تا هنگامی که تخم انگل سرمایه داری باقی بماند راه خود را برای پدیدار شدن و بازگشت پیدا خواهد کرد. بنابراین تا هنگامی که مشکل روش شناسانه، در ذات انتزاعی و تئوریک خود در حوزه پراکسیس نظری حل نشود، نمی توان مطمئن بود یا دست کم انتظار داشت تا استراتژی، برنامه ریزی و تاکتیک ها به نتایج موفقی در پراکسیس عملی برسند.

بدون دستیابی به تشخیص و تعریفی دقیق از ذات و طرح عام بنای سوسیالیسم، درست است که مانند زنبور ها همان بنا های پیشین را نمی سازیم ولی اگر معماری بنای سوسیالیسم را به زمان تخریب سرمایه داری و پس از آن موکول کنیم ممکن است معماری ناشی از کار در آئیم. تخریب ساختمان پیشین، البته مقدمه عملی ساخت هر بنای تازه ایست ولی این نفی، بدون فراروی تکمیلی نقشه مند که کلیات مجرد شده از شرایط خاص و مشخص آن از پیش طراحی شده باشد، می تواند فرصت های سخت بدست آمده را به آزمایشگاه آزمون و خطاهای تلخ تبدیل کند.

۱۵. وجه تولید سوسیالیستی، کار مجرد و ذات طبیعی فرآورده ها

عاملی که در تکامل تاریخی نقشی مهم دارد، رشد نیروهای تولید است. انسان با متحول کردن ابزارها (چه سخت و چه نرم) پا به پیش می‌گذارد و از پس آن است که روابط تولیدی تازه‌ای ضرور می‌شود و به این ترتیب وجه تولید تازه‌ای پدید می‌آورد.

در تضاد [وجه تولید تازه، وجه تولید پیشین]، تولید فراورده‌های بهتر یا بیشتر در نوع تازه و مقرون به صرفه بودن نوع کهنه، نقشی اساسی در غلبه آن دارد.

در گذار از وجه تولید برده داری به زمین داری و نیز از زمین داری (یا تولید آسیایی) به سرمایه داری، تمام نیروهای مولده، روابط تولیدی و طبقات، همگی اساساً تغییر می‌کنند گرچه این گذارها خطی نیست و فراز و نشیب و توامانی دارد. اما برخلاف وجوه تولید صورتبندی‌های پیشین، که در آنها وجه تولید بعدی، مستقیماً ادامه وجه تولید پیشین نیست، وجه تولید سوسیالیستی، مستقیماً نتیجه‌فراروی وجه تولید سرمایه داری است. در این فراروی اساساً روابط تولید سرمایه داری حذف، ولی نیروهای تولید کما بیش حفظ می‌شوند. در واقع نیروهای تولید، از پیش اجتماعی شده است ولی روابط تولید که در دست سرمایه داران و خصوصی است باید از میان برود و روابط تولید تازه‌ای که کاملاً اجتماعی است جایگزین آن بشود.

در این وجه تولید، کار، اجتماعی خواهد بود و در نتیجه بصورت کار مجرد، همراه فراورده‌ها خواهد ماند ولی تولید فراورده‌ها، بر مبنای برنامه ریزی نیاز برای مصرف، انجام می‌گیرد و فروش، ارزش مبادله‌ای، بازار و اساساً تمامیت ارزشو چرخه زندگی سرمایه، حذف می‌شود. بنابراین فراورده‌ها، هر دو شکل کمی کار مجرد تولیدی و شکل کیفی مشخص مصرفی را در ذاتی طبیعی و آشتی پذیر همراه خواهند داشت که دیگر تحت سلطه دلالی و میانجی‌گری ارزش مبادله‌ای نخواهد بود. البته حذف مبادله را باید در مرحله گذار، برنامه ریزی و اجرا کرد و در آغاز راه نمی‌توان رابطه مقدار کار مجرد را در مبادله برابرها را حذف کرد یعنی هر کس به تناسب تولیدش، از تولید اجتماعی سهم می‌برد ولی با برنامه ریزی و به مرور رابطه بین توان و سهم بردن حذف می‌شود و مبادله‌ها حتی به شکل پایاپای از بین می‌رود. برای این کار می‌توان از حداقل‌هایی مانند تغذیه همگانی نا مشروط آغاز کرد.

در پایان، اشاره این نکته ضروری است که در این نوشته خاص، قصد فوری، رسیدن به تعاریف دقیق تری از وجه تولید سوسیالیستی و دوران گذار نیست بلکه تلاش در رفع ابهام از مفاهیم محوری این فراروی است.

[۱] رویکردی یکپارچه به روش‌شناسی، دیالکتیک، شناخت و پراکسیس (ویراست ۲)

[۲] نقد و تحول تاریخی-موشه پوستون (Moishe Postone: Critique and Historical Transformation, p6)

http://www.platypus1917.org/wp-content/uploads/readings/postonemoishe_critiquetransformation2004.pdf

ضمیمه:

بر گرفته ای از ویراست دوم رویکردی یکپارچه ... [۱] به دلیل وابستگی موضوعی:

دیالکتیک ارزش و چرخه ارزش و سرمایه

در تعاریف زیر، ارزشهای مصرفی، مواد کمکی و مصرفی و ماشین آلات انتزاع شده اند زیرا همه اینها اجزای ثابتی در کل چرخه تولید و فروش هستند.

۱. سرمایه، پولی خاص است. یک ویژگی آن، در گردش به سمت تولید کالائی بودن آن است.

۲. پول، کالائی خاص است. یک ویژگی آن، در میانجی گری عام مبادله است.

۳. کالا، اولین شکل پدیداری ارزش است و یک ویژگی آن که پنهان است، ارزش مبادله ای و ویژگی دیگر آن داشتن ارزش مصرفی است.

۴. ارزش که در پدیدار هائی چون کالا، پول و سرمایه، نمود میکند دارای جوهری پنهان است.

۵. ارزش: وحدت تضاد (دو سویه گی) پنهان کار مجرد بیگانه شده و ارزش مبادله ای است.

۶. شکلی از ارزش، که خود را در برابر ارزش های دیگر، نشان میدهد، ارزش مبادله ای است.

۷. جوهر ارزش، کار مجرد بیگانه شده است.

۸. کالا، ارزش است.

۹. پول، ارزش است.

۱۰. سرمایه، ارزش است.

۱۱. نیروی کار، ارزش است. زیرا هم ارزش مبادله ای دارد یعنی قابل خرید و فروش در بازار است و هم، منشا کار و کالا است. کلیه پدیدارهای ارزش، جوهری از کار مرده بیگانه شده دارند به جز نیروی کار که در جوهرش، قابلیت کار زنده، نهفته است.

۱۲. چند تحقق در نظریه ارزش: تحقق جوهر ارزش، تحقق مقدار جوهر ارزش، تحقق ارزش اضافی و یا تحقق ارزش مبادله ای.

۱۳. تولید و تحقق ارزش اضافی:

اگر سرمایه دار در ازاء هشت ساعت کار، معادل سه ساعت کار، خرج معاش یعنی بازسازی نیروی کار (مزد) بدهد آنگاه پنج ساعت ارزش اضافی، در شکل کالا، از زندگی کارگر را تصرف کرده است. ولی این هنوز آغاز کار است و در نهایت در آخر چرخه زندگی سرمایه، این پنج ساعت باید به تولید باز گردد. یعنی این ارزش اضافی، در افزایش سرمایه تحقق می یابد.

دیالکتیک [ذات، پدیدار] و چرخه ارزش افزای زندگی سرمایه:

در بحث ارزش، دیالکتیک [ذات، پدیدار]، اهمیت اساسی و در مقایسه با دیالکتیک های دیگر، نقشی، تعیین کننده و هژمونیک دارد.

در چرخه زندگی سرمایه، ابتدا ارزش اضافی، در نهانخانه تولید سرمایه، منعقد میشود و سپس به شکل کالا، در میاید و آنگاه به پول، دگردیسی میکند و سرانجام در شکل سرمایه، زندگی اش را آغاز میکند. نکته مهم در اینجا اینست که طی تمامی این گذارها، ذات ارزش، خود را حفظ کرده است. در اینجا، چرخه زندگی سرمایه، در شکل دیالکتیکی [ذات: گذار پدیدارها] و متشکل از پدیدارهای چهارگانه، نمود میکند.

چرخه زندگی سرمایه: [کار مجرد بیگانه شده: کار تولید کننده ارزش اضافی << کالا << پول << سرمایه].

دو سویه گی، دوگانگی ارزش، یا تضاد درونی آن یعنی تضاد [کار، سرمایه]، در تمامی چهار شکل پدیداری آن وجود دارد. گذار این شکل های پدیداری، به تفکیک و بصورتی چکیده در زیر آمده است.

چهار گذار چرخه زندگی سرمایه:

۱. دگردیسی نیروی کار مزدی به کالا (تولید جوهر ارزش و ارزش اضافی در نهانخانه تولید)

۲. دگردیسی کالا به پول (انتقال جوهر ارزش و ارزش اضافی)

۳. دگردیسی پول به سرمایه (انباشت جوهر ارزش و ارزش اضافی)

۴. دگردیسی سرمایه به ضد دیالکتیکی نیروی کار مزدی (خرید نیروی کار)

چرخه زندگی سرمایه، چرخه دگردیسی های پدیداری ارزش هستند. جوهر ارزش، انتزاعی است بیگانه شده از

کار انسانی در مرحله ۱ بالا است که در همه پدیدارهای کار، کالا، پول و سرمایه، تولید و منتقل میشود.

پاره ای از دیالکتیک های نظریه ارزش:

[مشخص، مجرد]

[خاص، عام]

[جز، کل]

[کیفیت، کمیت]

[ذات، پدیدار]

[جوهر، نمود] ((محتوا، شکل))

[قابلیت، تحقق].

پاره ای از تحقق ها در نظریه ارزش:

ارزش مصرفی: ارزش مصرفی در مصرف، تحقق می یابد،

ارزش مبادله ای: ارزش مبادله ای در قیمت (پول)، تحقق می یابد،

قیمت: قیمت در مبادله (فروش)، تحقق می یابد،

ارزش اضافی: ارزش اضافی در سود، تحقق می یابد.

اما سرمایه داری، چه چیزی را در نهانخانه تولید خود پنهان کرده است؟

در نظام بردگی، برده به عنوان کسی که هیچ حقی ندارد شناخته شده است زیرا زندگی در دست برده دار است و تمامی محصول او در مالکیت برده دار است. به این ترتیب سهم معیشت او از تولید، پنهان است. در نظام زمینداری، غیر از غارت ها، سهم های رعیت، ارباب و حکومت، کاملاً آشکار است. در نظام سرمایه داری، سهم معیشت کارگر که بصورت مزد پرداخت میشود روشن است اما سهم مربوط به ارزش اضافی، کاملاً پنهان است. یعنی کارگر طی قراردادی (بظاهر آزادانه ولی در اجباری پنهان)، با دریافت دستمزد، تمام حقوق خود را بر محصول با امضای خود به سرمایه دار واگذار کرده است.

چرا نفی تمامیت چرخه زندگی سرمایه ضروری است؟

برای نفی دیالکتیکی سرمایه داری در سوسیالیسم، باید ذات نظام سرمایه یعنی وجه تولید آن را نفی کرد. وجه تولید وحدتی از [نیروهای مولده، مناسبات تولید] است. در ارزش، بیگانگی و تصاحب ارزش اضافی از طریق حاکمیت و غلبه مناسبات تولید بر نیروهای مولده صورت میگیرد. نیروهای مولده، ترکیب یا وحدتی است از [نیروی کار انسانی، وسایل مادی تولید]. در فراروی و دگردیسی انقلابی نظام ها، وسایل تولید کمابیش

حفظ میشود. اما آنچه که قابلیت ارزش افزایی دارد، نیروی کار است و این نیروی کار است که مصرفش طی چرخه ای، در نهایت به تولید سرمایه می انجامد. بنابراین ویژگی اصلی این ذات، یعنی کل چرخه ارزش افزای زندگی سرمایه باید نفی شود.

چرا باید تمامی چرخه، نفی شود؟ زیرا گرچه سرچشمه ارزش، در خرید نیروی کار با سرمایه، قرار دارد ولی ارزش اضافی که در فرایند تولید تشکیل میشود در کالا قرار میگیرد یعنی هر کدام از این مراحل نقشی خاص و چون حلقه ای در زنجیره کل چرخه ایفا میکند و مثلاً اگر فقط فرایند تولید را بخواهیم نفی کنیم (و بقیه مراحل را نفی نکنیم) مانند شکل تعاونی تولید یا حتی شکل فرانچایزی که یک خانواده میگردانند و یا خود گردانی های دیگر، هنوز ذات نظام سرمایه داری است. گرچه اجزا یا شکل هائی از سوسیالیسم را با خود دارد یعنی تا هنگامیکه حتی یک مرحله از چرخه زندگی سرمایه باقی بماند، امکان بازسازی پنهان و آشکار مراحل دیگر حتی بازگشت آن هیولا همچنان وجود دارد زیرا جوهر ارزش و آن دو سویه گی و دوگانگی، یعنی تضاد [کار، سرمایه]، ویژگی ذاتی یکایک این مراحل است. هدف نهائی نفی نظری ذات سرمایه داری، رسیدن به تعریفی از ذات نظری سوسیالیستی است که معمای بسیار مهم بررسی های آتی است.

مرداد ۱۳۹۹ مجید صالحی